

آیادانستن رنج تو را زیاد می کند؟

اکبر عالمی

با حوصله و توجه مقدمه را بخوانید
تا با هم به سرسرای بعدی برویم.

در پایان قرن نوزدهم شکل دنیا عوض شد. رنسانس به بار نشسته بود، تحولات علمی و فرهنگی به موازات هم جلو می رفت و اروپا دوران نوزائی یا تجدید حیات فرهنگی را پشت سر گذاشته بود. به موازات آن دومین دوران انسان گرایی (اومانیزم) شکل گرفت. از مدت ها پیش نیروی بخار جایگزین نیروی عضله ی حیوانات و انسان شده بود. اختراعاتی که حتی در روان ناخود آگاه آدمی جای بی نداشت، می رفت تا شکل دنیا را دگرگون کند.

انگار چنین بود که همه چیز با هم آمد، زیرا فاصله ی آمدن شان با هم تفاوت چندانی نداشتند. برق، تلگراف، گرامافون، تلفن، رادیو، اتومبیل، هواپیما، سینما، چرخ خیاطی و خیلی چیزهای دیگر! ... یکی پس از دیگری آمدند تا شکل زندگی ما را عوض کنند و چه خوش آمدند. اما نه! ... در این مقولات هیچ پدیده ای، چه برای یک فرد و چه برای یک ملت، بدون سابقه و اتفاقی نیست. هیچ کس در سینی طلا موفقیت را به کسی یا ملتی پیشکش نمی کند. موفقیت را باید به چنگ آورد.

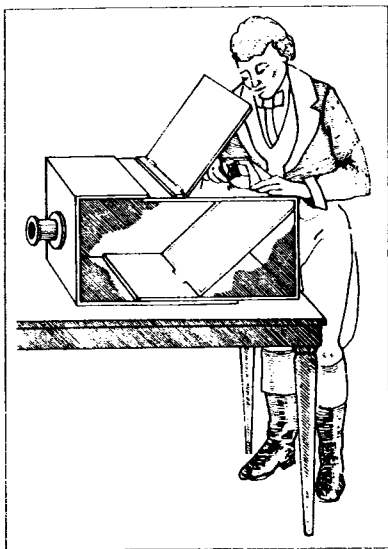
اکنون انسان در قرن بیست و یکم، به محض آن که چشم باز می کند، خودش را غرق در امکانات و اشیائی می بیند که زندگی را برایش آسان کرده و خودش نمی داند که آنچه دارد، از کجا آمده و حکایت پیدایش آن چه بوده است. با لجبازی و خودخواهی آن را مصرف می کند و می گوید خب که چی؟ خودم پول خریدنش را به چنگ آوردم! حالا که وجود دارد از آن استفاده می کنم! وقتی هم که نباشد فکر دیگری می کنم! بنابراین از آن استفاده می کنم و لزومی ندارد که برایم حکایت بگویید! اما قبل از آن که به او بگویید که تو قدر اشیاء را نمی دانی! باید حق را به او بدهید، برای آن که او غرق در میان اشیائی است که برای دانستن حکایت پیدایش



تصویر (اولین عکس در جهان ۱۸۲۶)

آنها باید وقت بگذارد. در عصر جدید، ما حتی برای مهر ورزیدن و دیدار آنانی که در زیر یک سقف با هم زندگی می‌کنیم، وقت نداریم. این انسان سرگشته در عصر شتاب و سرعت، دچار سرآسیمگی شده و باید گفت که سرآسیمه و پریشان است. او کارهایش را با آرامش وطمأنینه انجام نمی‌دهد. او به بچه‌ای شبیه است که در اتاقی پر از اسباب‌بازی، از داشتن این همه عروسک و ماشین لذتی نمی‌برد. به داشته‌ها نمی‌اندیشد، انگار که باید این‌طور می‌بود و شکل دیگری بر آن متصور نیست. او حتی روئیدن گل و طلوع خورشید را نمی‌بیند و صدای پرندگان را نمی‌شنود. با آسانسورهای اکسپرس بالا و پایین می‌رود و به جای جویدن لقمه‌ی غذا و ستایش مزه‌ی آن، ساندویچ را که برای عصر ماشین درست کرده‌اند، می‌بلعد! ... نه از روی حرص و طمع، بلکه به دلیل سرآسیمگی، و سرآسیمگی بلای روزگار ماست. به‌راستی در آن سال‌ها، آدم‌ها قدر اشیاء را می‌دانستند و این به دو دلیل بود. آنها برای آنچه که به دست آورده بودند انتظار فراوان کشیده بودند، دوم این که به یاد می‌آوردند آنچه که در دسترس آنان است و هم‌اکنون از داشتن آن بهره‌مند شده‌اند، در گذشته‌ای نزدیک نبود. به نظر می‌رسد مردم دنیا حافظه‌ی تاریخی خوبی ندارند. منظورم از مردم دنیا، مردم عوام است. در کنار خواسته‌های بی‌شمار، همیشه آدمیان میل به ماندن و جاودانگی داشتند و دارند. ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، حماسه‌ی گیلگمش همین را می‌گفت، و علت پیدایش یا اختراع عکس نیز همین را می‌گوید. قبل از آن نگارگری و نقاشی از چهره‌ی اشراف، نشان از اشتیاق به ماندن و جاودانگی نام و چهره را حکایت می‌کرد.

چند لحظه حرکت نکنید! ... تا برای همیشه بمانید.



می‌گویند که اختراع زاییده‌ی احتیاج است. دوربین نقاشی که ساختار بسیار ساده‌ای دارد، از قرن پانزدهم میلادی ساخته شده بود. تمام کسانی که ذوق کمی در نقاشی داشتند، به کمک این وسیله‌ی ساده و جذاب، که اغلب ساخته‌ی دست خودشان بود، از چهره‌ی اشخاص و مناظر، نقاشی می‌کشیدند. چقدر خوب است که ما نیز مانند گذشتگان این وسیله را بسازیم و حتی آن را به تولید برسایم تا همگان، به‌ویژه دانش‌آموزان و جوانان، از آن لذت ببرند.

پیدایش کهکشان تصویر

دوربین نقاشی که ساختار بسیار ساده‌ای دارد.

یک دانشمند آلمانی به نام شولز، در سال ۱۷۲۷ به حساسیت نمک‌های نقره در برابر تابش نور، پی برده بود.

از نگاه این مقاله، سال ۱۸۲۶ میلادی در تاریخ دستاوردهای تمدن بشری یک سال طلائی است. ژوزف نیسفور نیپس، افسر بازنشسته‌ی فرانسوی، زودتر از سر جان هرشل انگلیسی (ریاضی‌دان) و توماس وچ‌وود توانست اولین عکس را ثبت کند. او برای گرفتن اولین عکس، که در مدخل تمام موزه‌های عکاسی جهان آدمی را به فکر فرو می‌برد، مجبور شد در یک روز آفتابی، دوربین را روی سه پایه بگذارد و مدت هشت ساعت به فیلم نور بدهد. زیرا حساسیت اولین فیلم خام یا صفحه‌ی حساسی که او ساخته بود بسیار بسیار ناچیز بود.

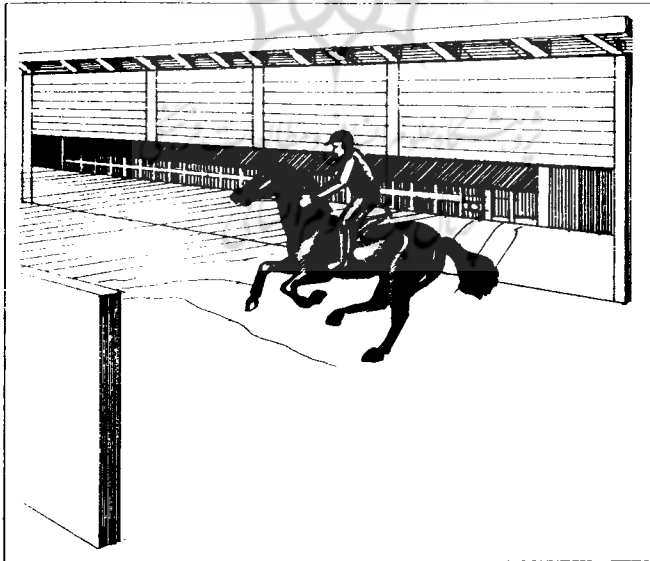
۱۲ سال بعد، در سال ۱۸۳۸، لوئی داگر مدت زمان لازم برای تابش نور به صفحه‌ی حساس عکاسی در عکس‌برداری از یک منظره‌ی آفتابی را به پانزده دقیقه کاهش داد. طی این زمان برای عکاسی از چهره‌ی انسان مجبور بودند مجموعه‌ی او را با پنس و گیره‌هایی نامرئی، که در لابلای مو پنهان می‌شد، ثابت نگاه‌دارند! حکایت تکامل عکاسی در درسی که برای دانشجویان دوره‌ی اول و دوم دانشگاه تهران - سال‌های ۱۳۶۴، ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ شمسی - داشتم آنقدر شیرین بود که بعد از پایان کلاس، دانشجویان از جای خود تکان نمی‌خورند. علاوه بر شیرینی این قبیل اطلاعات، آنان می‌دانستند که دانشجوی رشته‌ی عکاسی اگر حکایت پیدایش این صنعت و هنر را نداند، مانند کسی است که از اصل و نسب خودش چیزی نمی‌داند.

پیدایش کهکشان چاپ و نشر

گوتنبرگ آلمانی در سال ۱۴۵۰ میلادی به‌عنوان پایه‌گذار صنعت پرشکوه چاپ، انتشار اندیشه را سهولت بخشید و باعث شد که کهکشان گوتنبرگ، یعنی صنعت و هنر چاپ، به شکل‌گیری رنسانس، که در قرن

پانزدهم از فلورانس آغاز شد، سرعت بخشید. اختراع چاپ باعث شد تا علم از انحصار دانشمندان، روحانیت و طبقه‌ی اشراف خارج شود و به میان مردم برود. صنعت چاپ و انتشار باعث شد فقیر و غنی از سرچشمه‌ی علوم، اندیشه و هنر بنوشند تا جهان شکل دیگری به خود بگیرد.

از سال ۱۹۲۶ تا ابتدای قرن بیستم، عکاسی در انحصار عکاسان متخصص بود. اما دقیقاً در سال ۱۸۸۸، جورج ایستمن^۱ - کارمند ساده‌ی بیمه در آمریکا که کم‌تر از ۲۵ سال داشت - عکاس آماتوری بود که با الهام از یک فیلم خام انعطاف‌پذیر که برای دوربین فیلم‌برداری ساخته شده بود، دوربین عکاسی جدیدی ساخت که می‌توانست یک‌صد قاب تصویر را در دل خود ذخیره کند. وی فوراً اختراعش را با شعار تبلیغاتی خود - شما فقط تکمه را فشار دهید! ... بقیه کار با ما^۲ - آن را به بازار فرستاد و گرفتن عکس را برای همگان میسر ساخت. جورج ایستمن با همین ابتکار بی‌سابقه توانست کمپانی کداک را تأسیس کند. عکس رنگی، به معنای کاملی امروزی، در سال ۱۹۳۵ در دسترس همگان قرار گرفت اما قبل از آن بدون فیلم رنگی و بدون استفاده از رنگ، قلم‌مو و مداد رنگی، متخصصان فقط با استفاده از سه قاب تصویر پیاپی و فیلم سیاه و سفید پانکروماتیک با به کارگیری سه فیلتر آبی، سبز و قرمز از یک منظره، سه عکس سیاه و سفید پی‌درپی می‌گرفتند و به هنگام پخش با سه دستگاه نمایش اسلاید، آنها را با فیلترهای مربوطه به نمایش درآورده و تصاویر سه‌گانه را بر هم منطبق می‌کردند. همین روش (ماکسول، ۱۸۶۰) اساس و پایه‌ی پیدایش تصاویر تلویزیونی و عکاسی آنالوگ و دیجیتال است. در سال ۱۹۳۹، فیلم مشهور بر باد رفته با استفاده از فیلم نگاتیو انتگرال، که هر سه لایه‌ی حساس به نورهای آبی، سبز و قرمز، بر روی یک پایه یا یک حلقه فیلم اندود شده بود، فیلم‌برداری شد (لایه‌ی انتگرال شبیه فیلم‌های امروزی RGB است). ادوارد میبریج در سال ۱۸۷۹

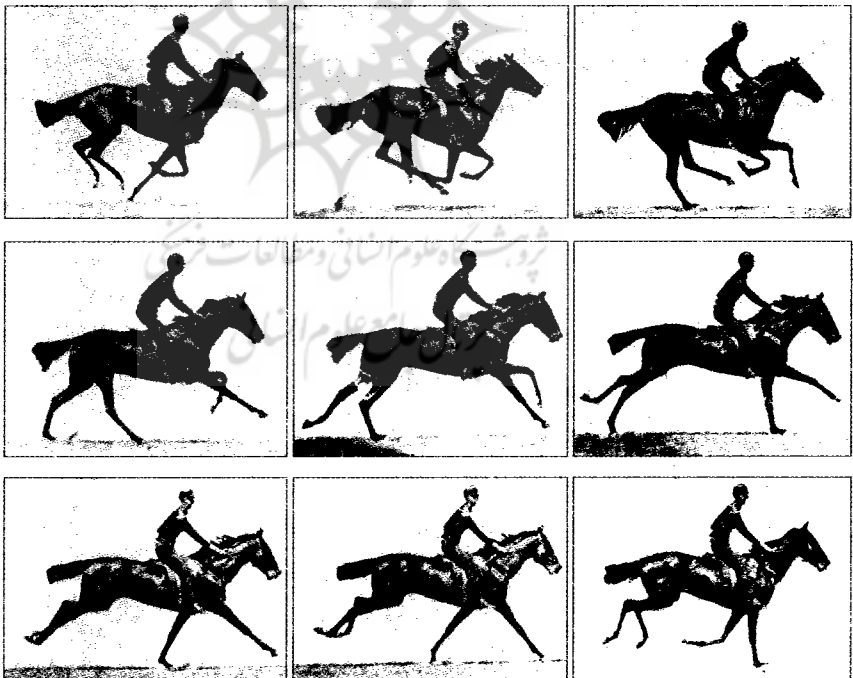


عکاسی ادوارد میبریج از یک سوارکار با اسب.

— یعنی شانزده سال قبل از اختراع سینما — به مفهوم صحیح کلمه، موفق شد با استفاده از تعداد زیادی از دوربین‌های عکاسی یکسان در یک ردیف منظم که تکمهی عکس برداری آنها به یک نخ وصل بود، از تاخت یک سوارکار با اسب به نحوی جدید عکس‌های تسلسلی بگیرد. ادیسون با الهام از عکس‌های میبریج، دستگاه Kinetoscope را ساخت، که همین دستگاه وقتی به پاریس آمد، باعث باروری ذهن مخترعین سینما — برادران لومیر — شد.

همه می‌دانیم که اگر عکاسی به وجود نمی‌آمد، سینما اختراع نمی‌شد. اما حکایت پیدایش سینما — که همان آرزوی ثبت حرکت بود — در سه کشور فرانسه، انگلستان و آمریکا به موازات هم و به‌طور جلدی و رقابتی شروع شده بود. فرانسویان زودتر از ادیسون در آمریکا، و پل در انگلستان، توانستند حرکت را ثبت کنند و در ۲۷ دسامبر سال ۱۸۹۵، یعنی سه روز به آغاز سال ۱۸۹۶، تصاویر متحرک را با استفاده از فیلم ۳۵ میلی‌متری برای عموم به نمایش درآوردند.

برادران لومیر — لوئی و اگوست لومیر — نمی‌دانستند که اختراع آنها تا چه اندازه کاربرد خواهد داشت و چگونه بر نحوه‌ی زندگی آدمیان تأثیر می‌گذارد. دوربین آن‌ها به سادگی به دستگاه چاپ پزیتیو و سپس به دستگاه نمایش تبدیل شد. لوئی برخلاف برادرش تا پایان عمر در راه تکوین سینمای رنگی گام برداشت و در سال ۱۹۳۵، با الهام از کشف نقاشان در زمینه‌ی تابلوهای سه‌بعدی، اولین سینمای سه‌بعدی را در پاریس



سینما یعنی ثبت و بازنمایی حرکت. اما به راستی باید گفت که تو همی از حرکت را به ما القای کند.

به نمایش درآورد.

به هر حال از سال ۱۸۹۵ ساخت و تولید فیلم‌های کلاسیک صامت، البته به صورت سیاه و سفید ادامه یافت. در این دوره سرعت دوربین‌های ۳۵ میلی‌متری و سرعت دستگاه نمایش ۱۶ فریم در ثانیه بود (البته در سینمای ناطق مجبور شدند این میزان را به ۲۴ فریم افزایش دهند). در دوران سینمای صامت، یک نوازنده یا یک دستگاه گرامافون در کنار پرده‌ی سینما، تصاویر را همراهی می‌کرد تا سکوت فضای نمایش شکسته شود.

در سال ۱۹۲۷، پس از گذشت ۳۱ سال، این طفل نورسیده زبان باز کرد و با نمایش فیلم آوازه‌خوان جاز^۳ دوران سینمای ناطق رسماً آغاز شد. به یاد می‌آوریم که در سال ۱۹۳۵ فیلم رنگی به مفهوم امروزی ساخته شد، یعنی فرانسه در سال ۱۹۳۵ دوفی کالر، آمریکائیان در سال ۱۹۳۶ کداک‌روم، و آلمان‌ها تتر کوران جنگ جهانی دوم (سال ۱۹۴۲) سیستم نگاتیو رنگی و چاپ پزیتو روی کاغذ را به بازار فرستادند. به موازات این تلاش‌ها سینماسکوپ و سینه‌راما و انواع پرده‌های عریض برای رقابت با تلویزیون آغاز شده بود.

سرانجام سینمای سه‌بعدی با عینک پولاریزه، و متعاقباً سینمای آیمکس با پنج بلندگو برای رقابت با تلویزیون به سالن سینماها راه یافت. امروزه سینمای دیجیتال خانگی با DVD Home Theatre به ما این امکان را می‌دهد که بارها و بارها به تماشای فیلم محبوب خود بیشینم و از آن بیاموزیم.

اما فراموش نکنید برای انسان اجتماعی، حضور در جمع و سالن‌ها لطف دیگری دارد. بنابراین هنوز صف‌های طولانی در آمریکا و اروپا دیده می‌شود. تا سال ۱۹۳۰ استودیوهای فیلم‌برداری در اروپا و آمریکا و نیز سالن‌های نمایش، برای مجهز شدن به سیستم صدا، به زمان احتیاج داشتند تا از دنیای صامت به دنیای ناطق وارد شوند که شدند، و باید گفت که سال تولد واقعی سینما همان سال ۱۹۳۰ است.

در این دوران انتقال رنه کلر و چارلی چاپلین^۴، دو نابغه‌ی سینما، به سینمای ناطق ناسزا می‌گفتند و به آن به‌مثابه تئاتر کنسرو شده نگاه می‌کردند، اما به‌زودی فهمیدند که باید از دستاوردهای تکنولوژی حداکثر استفاده را ببرند، پس آن را آموختند و به کار بردند.

چرا می‌گوییم که سال تولد واقعی سینما عملاً ۱۹۳۰ است؟ برای آن که سینما زبان تصویر و زبان صداست! از این پس مانند منتقدان قدیمی نگوییم که سینما زبان تصویر است! زیرا امروزه به مباحث زیباشناختی صدا، اصوات و موسیقی در سینما، جداگانه نمره می‌دهند.

در سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۰ تقریباً تمام استودیوهای اروپا و آمریکا به سیستم‌های صدابرداری سر صحنه مجهز شدند. اما هنوز نوار مغناطیسی دندانه‌دار نبود و صدای سر صحنه از راه میکروفون‌های نه‌چندان حساس، مستقیماً به روی نگاتیو صدای اپتیک می‌رفت و تا باند صدای اپتیک ظاهر نمی‌شد، نمی‌توانستند آن را گوش کنند. در آغاز، عملیات مونتاژ صدا مستقیماً با صدای اپتیک انجام می‌شد.

قبل از آن که این مقدمه‌ی کوتاه را به پایان برسانیم، تا بتوانیم به دوران طلایی سینما و سپس به روزگار دیجیتال و تکنولوژی عصر حاضر و تأثیر آن بر مبانی زیباشناختی بپردازیم، از شما خواهش می‌کنم که فیلم آواز در باران^۵ را از طریق دوستان و آشنایان و علاقه‌مندان سینما به عاریت بگیرید و به آن دقیق شوید.

1. George Eastman (Founder of KODAK)
2. You press the button, we will do the rest
3. Jazz singer
4. Charles CHAPLIN, some films as director in this era: The great dictator (1940). Monsieur Verdoux (1947). Limelight (1952). A countess from Hong Kong (1967).
5. Gene Kelly, Singin' in the rain, (1952).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی